

آموزه‌های سیاسی در مدایح سنایی

دکتر مریم محمدزاده^۱



تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۲۴

چکیده

پیشگامی سنایی در موضوعات مختلف شعری همانند وارد کردن مفاهیم عرفانی به شعر فارسی، بنیانگذاری پایه‌های شعر انتقادی و اجتماعی و ابداع غزل قلندری امری مسلّم و شناخته شده - است. آنچه کمتر بدان پرداخته شده، اشعار مدحی سنایی و مبدع بودن وی در مدایح تعلیمی و ارائه آموزه‌های سیاسی است که از یک سو تأثیر ژرفی بر سعدی و مدیحه‌های او گذاشته و از سوی دیگر ناشناخته ماندن آن سبب تردید در حقیقت بیداری شاعر شده است؛ از این رو، نوشتار حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن بررسی انواع گوناگون اشعار مدحی سنایی، به معرفی این آموزه‌های سیاسی پرداخته و نشان می‌دهد که سنایی در قالب تمثیل و بیان حکایت‌هایی از ازمئه گذشته، داروی نصیحت را در لوای مدح و ستایش به جان حاکمان ریخته و آنها را به اجرای عدالت، دقت در انتخاب دولتمردان، برخورد با کارگزاران جورپیشه و ... ترغیب می‌کند و از ریختن خون بی‌گناهان برحذر می‌دارد.

واژگان کلیدی: سنایی، آموزه‌های سیاسی، شعر مدحی، بند و اندرز، تحول روحی.

^۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

۱- مقدمه

در نخستین دورهٔ رواج شعرفارسی یعنی دورهٔ سامانیان، شعر مدحی فارسی مسیر اعتدال را می‌پیمود و در برشمردن اوصاف ممدوح، گزارشی نزدیک به واقعیت ارائه می‌داد؛ اما رفته‌رفته شعر فارسی از مسیر اعتدال به سوی اغراق حرکت کرد و پس از آن، شاعران در ستایش‌های خود از واقعیت شخصیت ممدوح فراتر رفتند و تصویری خداگونه از او به نمایش گذاشتند. در این میان، دیری نگذشت که زمینه برای پیدایش سنایی فراهم شد. او که خود از دربار برخاسته بود به زودی از دربار گسست و به عرفان روی آورد و همین تحول روحی، تحول شگرفی در محتوای شعر فارسی ایجاد کرد. قراین و شواهدی وجود دارد که ما را متقاعد می‌سازد سنایی دو دورهٔ متفاوت در زندگی خود داشته است.

اشعار دورهٔ اول زندگی شاعر، مبین شخصیت او به عنوان شاعری درباری است که در مقابل دریافت صله از دربار، برای خوشایند و جلب رضایت ممدوح، روی به تملق‌گویی آورد و تمام سعی خود را به ساختن قصاید مدحی و اغراق آمیز دربارهٔ امرای نالایق معطوف کرد. در دورهٔ دوم زندگی، سنایی دچار تحول روحی گردید «و به عالم تصوف و عرفان روی آورد و از خداوندان زر و زور دوری گزید» (سنایی، ۱۳۷۵: ۱۱)، در عین حال این تحول چنان نبود که «در دورهٔ زهد و تحقیق نیز او را به کلی از جهان و جهانیان معزول دارد و از ستایش و نکوهش خلق بر کنار کند، حتی حدیقه نیز که یادگار این دورهٔ شور و تحول است از چنین ستایشگری یکسره خالی نیست» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

همین چشم‌انداز شعر سنایی و مداح بودنش حتی در دورهٔ دوم زندگی سبب وارد آمدن اتهاماتی بر او شده و برخی در حقیقت بیداری او تردید کرده‌اند. محمود درگاهی می‌نویسد: «سنایی، مجرمان و گناهکاران حقیقی روزگار خود را به درستی نشناخته است؛ زیرا که در کنار این همه نکته‌بینی و ناخرسندی، شعر او از ستایش سران‌گناه و خیانت... بر کنار نمانده است! سنایی می‌داند گرسنگی، تهیدستی و ستم‌دیدگی مردم، نتیجهٔ سیری و ستمگری حکمرانان و لاابالی بودن آنان در قبال زندگی و سرنوشت انسانهاست، و از نظر او حاکم و شاهی که بر چنین سیرت و سلوکی زیسته باشد، سگ یا ددی بیش نیست، اما در مواجهه با بهرام غزنوی - ممدوح خود- یا این همه اندرز و آموزش را از یاد می‌برد، و یا اینکه به دلیل ساده لوحی

او را از زمرهٔ چنین ستمگرانی نمی‌شمرد! ... چگونه می‌توان این معضل شعر سنایی را حل - کرد جز آن که در حقیقت آن بازگشت و بیداری شک کنیم و به حقیقت دیگری در ماجرای سنایی ایمان بیاوریم» (درگاهی، ۱۳۷۳: ۲۳-۲۲).

شفیعی کدکنی با ذکر این نکته که «اسناد قابل ملاحظه‌ای در دست است که نشان می‌دهد سنایی تا آخر روزهای حیات خویش در ارتباط با دربارها بوده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۲) به این نتیجه می‌رسد که مدایح سنایی از بهرامشاه از نوع تملقات درباری بوده که در اواخر عمر شاعر سروده شده و هیچ وجه تمایز و تشخیصی بر مدایح شاعرانی مانند عنصری، انوری و مسعود سعد و غیره ندارند (همان: ۲۸).

فاطمه مدرسی نیز ضمن تقسیم بندی قصاید سنایی به دو نوع مدحی و زهدی می‌نویسد: «سنایی در سراسر زندگی، هیچ‌گاه دست از ستایشگری برنداشته است. حتی بعد از انقلاب درونی که در وی به وجود آمد و در دوران زهد و تحقیق هم به این کار ادامه داده است؛ بنابراین حدیقه هم - که سنایی در دوران دوم زندگی سروده - تهی از مدح نیست. شاید این شاعر صوفی، برای در امان داشتن خود از دشمنی مخالفان و کینه‌توزی حاسدان، نیازمند دوستی شاهان بوده بدین سبب به ستایش آنها برخاسته است» (مدرسی، ۱۳۷۷: ۱۴۵).

حال این سوال مطرح است که آیا سنایی واقعاً دچار تحول روحی شده است یا نه؟ اگر دچار تحول روحی شده، چرا به سرودن اشعار مدحی ادامه داده است؟ آیا اشعار مدحی سنایی از ابتدا تا پایان عمرش مداحی صرف بوده است؟ بالاخره اینکه حکیمی که دلش از ستایشگری به شیوهٔ درباری ملول شده و خود بر آن باور قلبی دارد و دنیاگریزی را آموزش می‌دهد چگونه بعد از تحول روحی خود باز هم شاهان را مدح گفته است؟

بررسی آموزه‌های سیاسی در اشعار سنایی راهی است که می‌تواند گوشه‌ای از زوایای ناپیدای اندیشهٔ سنایی را مورد کاوش قرار دهد و پیشرو بودن او در ایجاد سبک تازه‌ای در مدیحه‌سرایی را به اثبات رساند.

۱-۱ پیشنهاد تحقیق

تجلی مضامین تعلیمی - اخلاقی در قصاید سنایی (قاری، عامری شهبابی، ۱۳۹۳)، آموزه‌ها و موضوعاتی همچون دینداری، توجه به قرآن، نوع نگاه به مرگ، دنیا و دنیاپرستی، قناعت و

تواضع، حرص و طمع، خشم و شهوت را در اشعار سنایی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که سنایی، آموزه‌های اخلاقی را در خلال درونمایه‌های عرفانی به شکل قابل توجهی بیان داشته و در ترسیم فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی، نزدیک شدن به مدینه فاضله را در نظر داشته است.

تأملی بر تعالیم اخلاقی شعر سنایی (حدیدی، ثنایی، ۱۳۹۲)، نکوهش دنیا، مرگ‌اندیشی، توصیه به گسستن از آرزوهای بی‌حد و حصر، ترویج قناعت پیشگی و مناعت طبع را از مضامین رایج اخلاقی در شعر سنایی معرفی کرده است.

جنبه‌های تعلیمی مثنوی حدیقه (طغیانی، حیدری، ۱۳۹۱) نتیجه گرفته که از میان مضامین تعلیمی حدیقه که برگرفته از تعلیمات اخلاقی متصوفه است نکوهش روزگار و گوشه‌گیری از دنیا بالاترین بسامد را دارد. همچنین در حدیقه، بیشترین تأکید بر دوری از رذایل اخلاقی است تا پرداختن به فضائل.

بررسی مباحث تعلیمی سنایی در مثنوی تحریمه‌القلم (هاشمیان، ۱۳۹۲)، مباحثی مانند فرمانبرداری از حق تعالی، پرهیز از بدکرداری و ظاهرین، داشتن دلی پاک و زدوده از تعلقات، پرهیز از حرام و ترک تمایلات نفسانی و ... را از آموزه‌های این مثنوی بیان می‌کند.

دلالت‌های سیاسی اندیشه سنایی (منوچهری، هنری، ۱۳۹۳) نتیجه گرفته است که از میان مضامینی که بیش از همه در آثار سنایی مورد توجه قرار گرفته است، می‌توان به فضیلت‌هایی مانند مدارا، عشق و دوستی و نقد قدرت سیاسی و نیز نقد فراگیر نابسامانی‌های اخلاقی و اجتماعی اشاره کرد.

سنایی و نقد سیاسی (مشتاق‌مهر، محمدزاده، ۱۳۸۶) نیز به بررسی استبدادستیزی و نگرش‌های انتقادی سنایی در مورد رجال سیاسی و تکیه‌دهندگان بر مسند قدرت پرداخته است

۱-۲ روش پژوهش و چهارچوب نظری

در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. گردآوری و طبقه‌بندی اطلاعات، تجزیه و تحلیل و دست یافتن به یافته‌ها و استنتاج کلی، ساختارهای اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

۲- بحث

۲-۱- مدایح سنایی

مدیحه‌های سنایی، اغلب در قصاید او آمده اما در سیرالعباد، حدیقه الحقیقه و همچنین در کارنامه بلخ هم مواردی از ستایشگری مشاهده می‌شود. بررسی این دسته از اشعار در دیوان شاعر و حدیقه نشان می‌دهد که قصاید و اشعار مدحی وی ویژگیهای خاص خود را دارند و در دسته بندی‌های ذیل قابل بررسی هستند:

۲-۱-۱- مدح‌های مذهبی

مجدود بن آدم از شاعرانی است که در دیوان اشعار و حدیقه خود در زمینه مدح و منقبت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) طبع آزمایی کرده و به ستایش خلفای راشدین و ابوحنیفه و امام شافعی پرداخته است. از امامان شیعه، امام علی (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و امام رضا (ع) را مدح گفته و اشاراتی به امام صادق (ع) و امام زمان (عج‌الله) دارد. همچنین ابیاتی نیز در مدح حضرت زهرا (س) سروده است. بررسی این مدایح نشان می‌دهد:

الف - تعداد ابیاتی که شاعر در آنها به مدح و ستایش ائمه معصومین پرداخته قابل توجه است.

ب - این مدایح، مدایحی پاکیزه‌اند که به دور از هرگونه چشمداشت صله و انعام سروده شده‌اند.

ج - شاعر در این ابیات، تنها به ستایش محض نپرداخته؛ بلکه صفات و ویژگیهای برجسته اهل بیت را نیز متذکر می‌شود؛ به عنوان مثال، علاوه بر ابیات پراکنده‌ای که در دیوان سنایی در مدح رسول اکرم (ص) دیده می‌شود، شش قصیده و یک غزل به طور کامل در نعت آن حضرت سروده شده است که در آنها به ویژگیهای شاخص ایشان چون صبر (سنایی، ۱۳۶۶: ۸۵۹)، رحمت عالمیان بودن (همان: ۴۳)، شفیع روز جزا بودن (همان: ۳۷۷)، شجاعت (همان: ۳۷۷) و ... اشاره شده است.

۲-۱-۲- مدح‌های درباری

تقریباً همه محققانی که درباره شیوه شاعری سنایی سخن گفته‌اند، ارزش هنری اشعار او را در قصاید قلندری و اشعار عرفانی دانسته و مدایح شاعر را در برابر اشعار عرفانی وی

ناچیز شمرده‌اند. شفیع‌ی کدکنی می‌نویسد: «اگر عنصری و انوری را دو نمونه عالی مدیح به شمار آوریم که یکی قبل از سنایی می‌زیسته و یکی بعد از او، و مدایح سنایی را با مدایح آنان بسنجیم، هیچ امتیاز و تشخیصی برای مدایح سنایی نمی‌توان یافت» (۱۳۷۶: ۲۸-۲۷)؛ این در حالی است که بررسی مدایح سنایی، اگر در دو بعد تمجیدی و تعلیمی مورد ارزیابی قرار گیرد، نشان می‌دهد که این استدلالات، تنها در مدایح تمجیدی شاعر نمود دارند.

۲-۱-۲-۱-۲ مدح‌های تمجیدی

این دسته از مدحیات سنایی، اشعاری هستند که اغلب در قالب قصیده سروده شده‌اند و در آنها، مدح از همان بیت آغازین شروع می‌شود و تا پایان ادامه می‌یابد. در ضمن قصیده، هیچ نشانه‌ای از اندیشه‌های عرفانی، اخلاقی یا وعظ و نصیحت دیده نمی‌شود و خواننده با یک قصیده تمام‌عیار ستایشگرانه روبه‌رو می‌شود. سنایی در این اشعار، گاهی به ستایش معاصران خود از قبیل علما، شعرا، فقها و قضات روزگار می‌پردازد و گاهی نگرش‌ها و ستایش‌های خود را در مورد سلاطین و وزرا که به عنوان رجال سیاسی و تکیه‌دهندگان بر مسند قدرت مطرح‌اند، بیان کرده‌است که از آن میان، با عنایت به نقش حساس وزرا و پادشاهان در اداره امور مربوط به سیاست و کشورداری، مدایح مربوط به این دو گروه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۲-۱-۲-۱-۲ مدح وزیران

سنایی در دیوان و حدیقه خود، از میان وزرای وابسته به سلسله غزنویان؛ ثقه‌الملک طاهر بن علی (سنایی، ۱۳۶۶: ۱۳۱ و ۲۶۸)، ابی محمد الحسن بن المنصور القاینی (همان: ۲۶۵) و نظام‌الملک ابو نصر محمد بن عبدالحمید المستوفی (همان: ۶۱۲) را ستایش کرده و از میان وزرای وابسته به سلسله سلجوقیان به مدح خواجه معین‌الدین ابی نصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی (همان: ۴۷۶ و ۶۱۳) و خواجه قوام‌الدین ابوالقاسم ناصر بن الحسن درگزینی (همان: ۵۶۱ و ۱۲۳) اقدام کرده‌است. تمامی این اشعار، کاملاً مدحیه است و هیچ‌گونه پند و اندرز یا انتقادی در آنها مشاهده نمی‌شود.

شوریده غزنه در این زمینه، گاهی به خلق چهره‌ای دروغین و غیرقابل باور از سیمای وزرا و توصیفات خلاف واقع و مغایر با واقعیت‌های تاریخی دست یازیده‌است؛ چنان که در

قصیده‌ای، جود و بخشش قوام‌الدین را مورد تمجید قرار داده و ابراز شادمانی می‌کند که با آشکار شدن پرتو عدالت این وزیر، از فتنه و ظلم، اثری در کشور نمانده است (همان: ۵۶۱)؛ در حالی که به روایت اسناد تاریخی، قوام‌الدین ابوالقاسم، یکی از دسیسه‌کاترین عمال دیوانی سلاجقه بود و در زمان وزارت معین‌الدین ابی نصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی «مدت‌ها بود در حسرت وزارت، مرتکب هر نوع جنایتی می‌شد و جان بسیاری از امرا و اعیان و وزرا را در راه رسیدن به این قصد به باد داده بود» (اقبال، ۱۳۸۸: ۲۵۷)

ابی محمد الحسن بن المنصور القاینی را تاج الوزرا نامیده و معتقد است که او چنان فرد با درایتی است که در اثر پشتکار و لیاقت خود، سرزمین غزنین را آباد و بهشت‌آسا نموده و مردمان را از غم روزگار رها نموده است (سنایی، ۱۳۷۷: ۵۴۳)؛ حال آنکه در واقعیت‌های تاریخی، این وزیر در دوران بهرامشاه غزنوی عهده‌دار وزارت بود و غزنین در آن دوران، عرصه کشمکش و جنگ میان غوریان و غزنویان بود و در احوال این وزیر، همین بس که «گویند در آخر عمر، هر مظلومه‌ای که به دست او رفته بود و به خاطرش می‌آمد به بذل مال رد می‌کرد» (اقبال، ۱۳۸۸: ۲۵۸)

۲-۱-۲-۱-۲ مدح سلاطین

سنایی در آغاز کار شاعری، برخی از سلاطین دوره دوم حکومت غزنویان را که دست‌نشانده سلجوقیان و به عنوان قدرت حاشیه‌ای مطرح بودند، ستایش و تمجید کرده که از آن جمله است: ستایش سلطان مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) و مدح بهرامشاه غزنوی (۵۱۱-۵۵۲).

البته قصیده‌ای در دیوان شاعر، در تهنیت جلوس سلطان سنجر سروده شده است (سنایی، ۱۳۶۶: ۸۶) که مدرس رضوی، آن را مشکوک دانسته و در مقدمه خود بر دیوان سنایی گفته است که «این قصیده به سید حسن غزنوی هم نسبت داده شده و در دیوان وی با اندکی اختلاف آمده است» (همان: صفحه هفتاد و هفت).

الف- سلطان مسعود بن ابراهیم: به روایت منابع تاریخی، پس از واقعه فاجعه‌بار دندانقان و نابودی امیر مسعود، ظهور دوباره امیر محمد بر اریکه قدرت، بر پریشانی اوضاع حکومت غزنوی و کشمکش‌های درونی خاندان سلطنتی دامن زد. در این هنگام، امیرمردود با سرکوب شورشگران و نبردهای گوناگون برای احیاء قدرت غزنویان، توانست پایه‌های این حکومت

را در دورانی بس بحران‌زده، استوار سازد؛ با این حال، مرگ نابهنگام او در زمانی که برای رویارویی با سلجوقیان آماده می‌شد، منجر به پدیدآمدن حکومت‌های کم‌دوام و آشفتگی‌های سیاسی گردید؛ تا این که با به قدرت رسیدن سلطان ابراهیم در سال ۴۵۱ ق و حکومت چهل و دو ساله او «خللی که در مملکت افتاده بود، به سبب حوادث ایام و وقایع عجیب، جمله در عهد او به قرار بازآمد و کار مملکت محمودی از سر تازه شد» (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۳۹/۱). ویرانه‌ها رو به آبادانی گذاشت و کارهای عام‌المنفعه بسیاری صورت گرفت (ابن‌الاثیر، ۱۳۳۵: ۱۴۴/۱۷).

سلطان ابراهیم که مدارا با سلجوقیان را بهترین راه برای حفظ حکومت خاندان خود می‌دانست، دختر سلطان ملک‌شاه سلجوقی را به عقد فرزند خویش سلطان مسعود درآورد و ضمن حفظ روابط مسالمت‌آمیز با سلجوقیان، جانشین خود را در موضوع سلطنت، بی‌منازع نمود. سلطان مسعود بن ابراهیم پس از مرگ پدر، در سال ۴۹۲ ق بر تخت حکومت غزنین مستقر گشت و ضمن حفظ روابط با سلجوقیان، «شانزده سال، پادشاهی بی‌دردسر داشت» (فرشته، بی تا: ۴۹/۱). وی که از شخصیتی اصلاح‌طلب و مداراگر برخوردار بود «پادشاه نیکو اخلاق و مبارک عهد و گزیده اوصاف و با داد و عدل و انصاف بود... و حیا و کرم به افراط داشت... همه امور مملکت در عهد او به نظام بود و هیچ دلمشغولی از هیچ طرف نشد» (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۴۰/۱)؛ چرا که جز یورش‌های گاه و بیگاه به هند برای فراهم‌آوردن هزینه‌های سپاهیان و غارت آن دیار، افکار بلندپروازانه برای گسترش ملک در سر نداشت؛ از این‌رو، سنایی در قصیده‌ای با مطلع:

عربی وار دلم برد یکی ماه عرب آب صفوت پسری چه زنجی شکر لب
(سنایی، ۱۳۶۶: ۶۸)

ضمن بیان ارادت خود نسبت به سلطان مسعود بن ابراهیم، همه آفاق را بهره‌مند از جود و سخای او می‌داند، قدرش را اعلی‌تر از فلک و شاعری خود را نسبت به وی، بی‌ریا و صادقانه معرفی می‌کند و در قصیده دیگری، از روی عقیده صافی و اعتقاد راسخ به محسنات ممدوحش، او را شخص عادل و دادگر بی‌نظیری معرفی می‌کند که غزنین (محل حکومت ممدوح) را از

آشوب و فتنه و ظلم و ستمی که در خراسان (محل حکومت سلاطین سلجوقی) وجود دارد، خالی نگه داشته است (همان: ۱۰۲-۱۰۱).

ب- بهرامشاه غزنوی: با درگذشت سلطان مسعود بن ابراهیم در سال ۵۰۸ ق، دولت مستعجل غزنوی، بنا به وصیت او به مدت یکسال به پسرش شیرزاد سپرده شد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۰۰) در این هنگام، پسر دیگر او به نام ارسلان شاه بر علیه برادرش شورش کرد و ضمن به دست گرفتن حکومت غزنویان به مدت سه سال، با انگیزه رسیدن به استقلال، کلیه برادرانش را به بند کشید (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۳۹۸/۲)؛

اما یکی از برادران او به نام بهرامشاه که در آن زمان در زمین داور به سر می برد، بر ضد او به پاخاست و با پناه جستن به سلطان سنجر سلجوقی، از او یاری طلبید. سلطان سنجر به پشتیبانی از بهرامشاه به جنگ با سپاهیان ملک ارسلان پرداخت و در سال ۵۱۰ ق با پیروزی وارد غزنین شد و بهرامشاه را به عنوان دست نشانده و خراجگزار خود بر غزنین مستقر ساخت. (فرشته، بی تا: ۵۰/۱) در این هنگام، سپاه سلجوقی «دست به غارت لاقیدانه غزنین گشود و کاخ های رجال بزرگ را تاراج کرد، الواح سیمین دیوارهای خانه ها و مجاری نقره- ای آبیاری باغ ها را غارت نمودند... و در طی اشغال چهل روزه غزنه، مبالغ زیادی از خزائن اندوخته به دست آوردند» (باسورث، ۱۳۷۲: ۳۹۷).

در مجمع الانساب آمده است که «سلطان بهرامشاه بن مسعود، سلطانی فاضل عالم و عادل بود» (شبانکاره ای، ۱۳۸۱: ۸۶/۱)؛ اما با تمام این احوال، نقش او در تضعیف حکومت غزنویان و تشویق غوریان برای نابودی کامل آن دولت، غیرقابل انکار است؛ چرا که اولاً بهرامشاه در سال ۵۲۹ ق از تابعیت سنجر و پرداخت خراج امتناع کرد و سبب اشغال و غارت غزنین برای دومین بار توسط سنجر شد. ثانیاً بدگمانی و رفتار غیرخردمندانه بهرامشاه در خصوص قتل قطب الدین غوری پس از ورود وی در سال ۵۴۳ ق به غزنین، سبب لشکرکشی برادرش سیف الدین سوری به غزنین و جلوس وی بر تخت سلطنت غزنین گردید و بهرامشاه به هند متواری شد. ثالثاً پس از تصمیم سیف الدین سوری در خروج از غزنین و بازگشت دوباره بهرامشاه به سوی غزنین، هنگامی که دو سپاه در محلی موسوم به سنگ سوراخ درگیر شدند، بهرامشاه دستور داد سیف الدین و وزیرش سید مجد الدین موسوی را با وضعی ناشایست در غزنین

بگردانند و بر دار آویزند؛ از این رو، علاءالدین حسین غوری عازم غزنین گشت و در اواخر سال ۵۴۴ ق، پس از فتح غزنین «از نهب و غارت و مصادره و خواستهای بیرون طاقت و خراب کردن، آنچه بتوانست کرد و شصت و اند هزار مسلمانان پاکدین را به انواع عذاب از لت و زخم و سوختن و انواع شکنجه بکشت و آنچه داشتند به تمام از مردم بستند... به دستور او شهر غزنین را به آتش کشیدند و اجساد سلاطین غزنوی را (به جز سلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم) از قبور خویش خارج ساختند و به آتش کشیدند» (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۳۴۴/۱).
مقارن این احوال، سنایی به عنوان شاعری درباری به توصیف و تمجید از بهرامشاه می پردازد و در بیست و دو قصیده‌ای که در مدح او می سراید، ضمن ستایش مبالغه‌آمیز و انتساب صفاتی خارق‌العاده به وی؛ بر خلاف تمام قرائن تاریخی، فضا و مکان حضور ممدوح را به گونه‌ای وصف می کند که گویی به برکت وجود او، هیچ ملال و کدورتی در دلها وجود ندارد و ایام به کام همگان است؛ از این رو، درگاه بهرامشاه را در عدالت و دادگستری شبیه درگاه عمر رضی الله عنه معرفی می کند (سنایی، ۱۳۶۶: ۶۷ و ۸۸ و ۲۵۲) و با عنایت به این که بر اساس سنت حکومت ایرانی، «پادشاهی موهبتی الهی بود که خدا به برگزیدگان خود اعطا می کرد... حرف او قانون بود: چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» (حمیدی، ۱۳۷۹: ۷۰) ضمن این که به اثبات حقانیت و مشروعیت سیاسی ممدوح می پردازد و او را در هاله‌ای از تقدس و معنویت و دین‌مداری، مؤید به تأیید الهی می داند (سنایی، ۱۳۶۶: ۲۵، ۲۵۱ و ۲۰۹) دستور اطاعت بی چون و چرا از او را نیز صادر می کند.

اول وقت نماز است نماز آریدش پیش کر کاهلی بیهده بیگاه کنید

(همان: ۱۸۰)

۲-۲-۱-۲ مباحث تعلیمی

سنایی اگرچه در اشعار قبل از تحول روحی خویش مقلد صرف شاعران گذشته بود، در سخنان دوره بعد از تحول، مبتکر است و با وجود این که در این دوره، یکسره راه انزوا را در پیش نگرفته و مدیحه‌سرایی را کنار نگذاشته است با این حال، سیمای واعظ و حکیمی را دارد که با نزدیک شدن به بهرامشاه غزنوی، سیاست اصلاح و تربیت او را با بهره‌گیری از زبان پند و اندرز در پیش گرفته است. وی در این دسته از اشعار خود، با هدف ترغیب به

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

(سنایی، ۱۳۷۷: ۵۵۵)

پس از توصیه به عدل، صفات و ویژگی های شاه عادل را توصیف می کند و می گوید عدالت در دست شخص عادل همانند سپری است که از او در مقابل مرگ حمایت می کند. عدالت، تند و تیز بودن و یا ترسنده و منفعل بودن نیست؛ بلکه عدالت پادشاه، عبارت از میانه روی و اعتدال اوست. عدالت پادشاه همانند کشتی نوح است که روح در پناه آن به امن و راحت می رسد ولی اگر کفه این عدالت به سوی ظلم و ستم متمایل شود طوفانی برپا می شود که نه تنها به روح آسیب می رساند بلکه خود کشتی نیز نابود می شود

شاه جائر چو موج طوفانست زو خرابی خانه و جانست

(همان: ۵۵۶)

سنایی به این نکته آگاه است و می داند که بیداد و ظلم پادشاه، جامعه بشری را به استیصال خواهد کشید؛ لیکن بر این باور است که شاهان با همه استبداد رأی خود، یکسره گوش خود را بر نصایح نمی بندند و بقای ملک خود را در به کار بستن آنها می دانند؛ لذا نه از مقام شاعری متملق بلکه از جایگاه معلم اخلاق و به عنوان ناصحی اجتماعی، شایسته های اخلاقی و اصول حکمرانی را به دست اندرکاران جامعه گوشزد می کند و «اندر بدایت پادشاهی بهرامشاه» او را به اجرای عدالت ترغیب می کند و می گوید:

هرکه انصاف ازو جدا باشد دد بود دد نه پادشاه باشد

عدل شه پاسبان ملکت اوست بذل او، قهرمان دولت اوست

چون ازو عدل و بی غمی نبود خود چه سلطان که آدمی نبود

(همان: ۵۱۵)

پادشاه ظالم و بیدادگر را حیوان درنده آدمی رو می نامد (همان: ۵۱۴) و رفتار زمانه و روزگار را تابعی از عدالت یا ظلم سلطان می داند، آنگاه با یادآوری حکایت گریختن کودکان از عمر و ماندن زیر، نتیجه می گیرد که امیر عادل، حکومت خود را بیمه می کند؛ ولی بیداد و ستم سبب فنای مملکت او می گردد (همان: ۹۴). همچنین عدالت را پاسبان ملک معرفی می کند و از آنجایی که این خلق پادشاه ارتباط مستقیمی در شیوه برخورد او با زیردستان دارد، با

استفاده از شیوه غیرمستقیم و از طریق منتسب کردن عدالت به بهرامشاهی که درکی از عدالت ندارد (همان: ۵۱۹)، او را بدین امر مهم تشویق می‌کند و با استفاده از موقعیت خود در دربار، گامی در راستای اصلاح مملکت برمی‌دارد.

۱-۲-۲-۲ تشویق به حلم و بردباری و کنترل خشم و غضب

سنایی معتقد است که شاه باید بردباری را سپر پناه خود سازد و به شکرانه سروری و ریاستی که بر مردمان دارد، بهتر از همه خلائق، بندگی خدای را به جای آورد (همان: ۵۵۰)؛ لذا برای بیان این اندیشه خود ابتدا با آوردن حکایت خازن و انوشیروان، درس بردباری و رازداری به بهرامشاه می‌دهد (همان: ۵۵۴) و سپس با آوردن حکایت و تمثیل دیگری از ماجرای مرد کوفی و هشام، به صورت غیرمستقیم، درس دیگری از حلم و بردباری به او می‌دهد. اشاره می‌کند که پس از این که مرد کوفی، با بی‌باکی تمام، جور و ظلم هشام را برشمرد و این‌گونه شکوه آغاز کرد که:

خون ما از تو شد سیاه چو شب	نان تو گر سپید شد چه عجب
این چه مستی است از بخار دو دُرد	که نه چون دیگران نخواهی مرد
چند خواهی، به درد ما را سوخت	که نه ما را خدای بر تو فروخت

(همان: ۵۶۶)

هشام با بردباری و گذشت با این رعیت برخورد کرد.

۱-۲-۲-۳ تحذیر از ریختن خون بی گناهان

در جریان ترغیب بهرامشاه به دادورزی، حکایت مأمون با مادر یحیی برمکی را به صورت تمثیل ذکر می‌کند. در این حکایت، مأمون عباسی، به ناحق، یحیی برمکی را می‌کشد. مادر یحیی از فرط غم و غصه، ناله می‌کند و زوال حکومت مأمون را از خدا می‌خواهد. مأمون پس از اطلاع یافتن از ماجرا به دیدار مادر یحیی می‌رود و از او می‌خواهد حلالش کند و به جای فرزندش یحیی، او را فرزند خود بداند ولی مادر یحیی قبول نمی‌کند و می‌گوید:

چون تویی با هزار حشمت و جاه

نیست ما را به جای آن دلخواه

(همان: ۵۵۲)

پس از این تمثیل، حکایت مشابه دیگری از ماجرای سلطان محمود غزنوی با مادر ابوالحسن میمندی ذکر می‌کند و در پایان با آوردن نصایحی، بهرامشاه را این گونه اندرز می‌دهد.

خون ناحق نگر نریزی هیچ
ورنه نار جحیم را بسیج
خون ناحق ز کارهاست بتر
خون ناحق کندت زیر و زبر
(همان: ۵۵۳)

۲-۱-۲-۲-۴ اجتناب از به کارگرفتن قاضیان ناشایست

دستگاه قضاوت هر کشور نمودار نحوه اداره آن جامعه است، با این حال نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد که این نقش حساس به واسطه نقض عدالت، تبعیض در قضاوت، رشوه‌گیری، پایمال کردن حقوق افراد و نظایر این‌ها در اکثر موارد کمرنگ گردیده است. برای تصویر این اوضاع و احوال، سنایی گاهی در خلال مدح و ستایش برخی از قاضیان، گریزی به نابسامانی‌های قضایی کشور می‌زند (سنایی، ۱۳۶۶: ۶۰) و گاهی با آوردن حکایتی به شاه تذکر می‌دهد که از سپردن کار خطیر قضاوت به قاضیان نالایق خودداری کند؛ چنان که با آوردن داستان پیری که پس از اصابت تیر شحنه برای احقاق حق به نزد قاضی رفت ولی خودش محکوم به غرامت شد، بهرامشاه را از به کارگرفتن قاضیان جاهل برحذر می‌دارد.

ای ملک سیرت ملک سیما
ملک دنیا به تست درد و دوا
زین چنین قاضیان هرزه درای
خلق را گوش کن ز بهر خدا
(سنایی، ۱۳۷۷: ۵۶۳)

۲-۱-۲-۲-۵ دقت در انتخاب کارگزاران و دولتمردان

پادشاه در انتخاب رجال دربار و کارگزاران دولتی باید از انتخاب افراد بددل و روباه‌صفت دوری کند و والاهمت‌ان را به کارگیرد چون که:

شاه تا زفت و بی‌خرد نبود
جفت او خود وزیر بد نبود
(همان: ۵۷۹)

امور کشور را به دست افراد لایق و کاردان بسپارد (همان: ۵۷۷) به امور زندگی کارکنان توجه کند (همان: ۵۸۰) و این را بداند که هرگاه لشکریان و کارگزاران از توجه کافی بهره‌مند شوند منافع کشور را پاسداری خواهند کرد. با این حال باید به یاد داشته باشد که ریخت و

پاش بی جا در حق لشکریان موجب خسارت و گستاخی آنها نسبت به رعیت خواهد شد.

۲-۱-۲-۲-۶ لزوم برخورد و شدت عمل نسبت به کارگزاران جورپیشه

سنایی می‌داند که حتی اگر پادشاه، عادل باشد ممکن است کارگزارانش اهل جور و ستم باشند؛ بنابراین با آوردن حکایاتی تمثیلی به فکر القای این اندیشه به ممدوح است که شاه عادل هیچ وقت به فکر پشتیبانی از کارگزار ظالم برنمی‌آید؛ بلکه سعی دارد که بیداد او را جبران کند؛ چنان که انوشیروان این کار را انجام داد و در قبال شکستن پای مرغ معلمی توسط یکی از کارگزارانش، پاهای کارگزار را شکست و برای عذرخواهی از معلم، بره‌ای به او داد (همان: ۵۶۱). داستان محمود غزنوی با بیوه‌زن سالخورده نیز نمونه دیگر از این ماجرا است. در این حکایت، لشکریان محمود به بیوه‌زن ستم می‌کنند و مالش را به اجحاف و زور می‌گیرند، زن وقتی برای تظلم به نزد شاه می‌رود، محمود سعی دارد با دادن غرامت و گنجینه‌هایی دل او را به دست آورد؛ ولی پیرزن به کمتر از مجازات مرگ برای این لشکریان راضی نمی‌شود و حکم اعدام اجرا می‌شود. محمود

باغی از خاص بدو بخشید
تا از او جود و عدل هردو بدید
(همان: ۵۶۱)

۲-۱-۲-۲-۷ کسب فضایل اخلاقی و از میان بردن رذایل اخلاقی

حکیم سنایی پس از آسیب‌شناسی اخلاقی بهرامشاه، او را ترغیب می‌کند تا صفات اخلاقی شایسته را زیور خود سازد و در از میان بردن صفات ناپسندیده کوشا باشد، به همین جهت:
الف - غفلت پادشاه را نکوهش می‌کند و آن را موجب فتنای تشکیلات می‌داند (همان: ۵۷۴).
ب - به شاه توصیه می‌کند که قاطعانه تصمیم بگیرد تا تزلزل عمل در افراد به وجود نیاید (همان: ۵۵۶).

ج - از تیر آه مظلومان واهمه کند و به سوی خدا روی آورد (همان: ۵۵۷).

د - فریب مدحها و ستایش‌های دروغین و بی‌مورد ستایشگران را نخورد (همان: ۵۴۳).

ه - برای انبوه ساختن گنجینه‌ها و ثروت خود اموال رعیت را غارت نکند (همان: ۵۷۳).

و - به احوال رعیت توجه داشته باشد و آنها را در قحطی و فقر و گرسنگی، تنها و بی‌یاور

نگذارد (همان: ۵۸۰).

ز - دل در هوی و هوس نبندد و هر لحظه عشق به یک زیباروی دیگر را در سر نپروراند
(همان: ۵۸۴).

ح - با کاردانان و افراد شجاع مشورت کند تا گرفتار رأی ناصواب نشود (همان: ۵۷۵).
ط - آخرت خود را برای دنیای کارگزارانش خراب نکند و بداند مسئول مستقیم رفتارهای
کارگزارانش در قیامت خواهد بود (همان: ۵۶۰).

نتیجه گیری

سنایی، مدعی داشتن رابطه خردمندانه با دولتمردان و پادشاهان است؛ لذا در کنار انقلابی بودن، به اصلاح هم می اندیشد؛ بنابراین در اواخر عمر و در دوران سرودن حدیقه، نه تنها از دربار کناره گیری نمی کند؛ بلکه سیاست تمجید از دولتمردان و سپس نصیحت و انذار آنها را در پیش می گیرد و در قالب تمثیل و بیان آموزه های سیاسی از قبیل ترغیب به اجرای عدالت، تشویق به کسب فضایل اخلاقی، تحذیر از ریختن خون بی گناهان و اجتناب از به کارگیری کارگزاران ناشایست، نصایح بسیار تند و تلخی به حاکمان می دهد؛ پس می توان گفت آن دسته از اشعار مدحی سنایی که آمیخته به پند و اندرز است (مدیحه های تعلیمی که در حدیقه آمده و یادگار دوره دوم زندگی شاعر است) با اشعار مدحی دیگر او که در آن هیچ نشانه ای از اندیشه های اخلاقی یا وعظی دیده نمی شود و خواننده در آن با یک شعر تمام عیار مدحی روبه رو می شود (مدیحه های تمجیدی که در دیوان آمده و یادگار دوره اول زندگی اوست) تفاوت فاحشی دارد و رد پا و نشانی از تحول روحی شاعر در میان این دو نوع مدیحه سرایی مشهود است.

منابع و مأخذ

۱. ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن علی، ۱۳۵۳، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۷ و ۱۹، تهران: علمی.
۲. اقبال، عباس، ۱۳۳۸، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و یحیی ذکاء، تهران: دانشگاه.
۳. باسورت، ادموند کلیفورد، ۱۳۷۲، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۴. برتلس، آی، ۱۳۴۶، *ناصر خسرو و اسماعیلیان*، ترجمه آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ.
۵. حدیدی، خلیل، حمیدثنایی، ۱۳۹۲، *تأملی بر تعالیم اخلاقی شعرسنایی*، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، پیاپی ۱۶، صص ۱۰۹-۹۷.
۶. حمیدی، محسن، ۱۳۷۹، *بیم و امید*، رویکرد سیاسی در ادبیات، تهران: سفیر.
۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، ۱۳۶۲، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
۸. درگاهی، محمود، ۱۳۷۳، *طلایه‌دار طریقت*، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشارات ستارگان.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۹، *با کاروان حله*، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات علمی.
۱۰. سنایی، مجدودبن آدم؛ ۱۳۶۶، *دیوان اشعار سنایی*، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، بی‌جا: کتابخانه سنایی.
۱۱. _____، ۱۳۷۵، *دیوان حکیم سنایی*، براساس معتبرترین نسخه‌ها؛ مقدمه به قلم استاد فروزانفر؛ تهران: نگاه.
۱۲. _____؛ ۱۳۷۷، *حدیقه الحقیقه*، تصحیح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. شبانکاره‌ای، محمدبن علی، ۱۳۸۱، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ ۱۳۷۶؛ *تازیانه‌های سلوک*؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.

۱۵. شهیدی، سید جعفر؛ ۱۳۶۹؛ *مدیحه های سنایی (ذکر جمیل سعدی)*؛ ج ۲، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۶. طغیانی، اسحاق، مریم حیدری، ۱۳۹۱، *جنبه های تعلیمی مثنوی حدیقه*، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال چهارم، شماره ۱۵، صص ۲۴-۱.
۱۷. فرشته، ملامحمد قاسم هندوشاه، بی تا، *تاریخ فرشته*، لکهنو (هندوستان)، بی نا.
۱۸. قاری، محمدرضا، محسن عامری شهرایی، ۱۳۹۳، *تجلی مضامین تعلیمی - اخلاقی در قصاید سنایی*، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۴۸-۱۲۷.
۱۹. مستوفی، حمدالله بن اب بکر، ۱۳۶۴، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
۲۰. مشتاق مهر، رحمان، مریم محمّدزاده، ۱۳۸۶، *سنایی و نقدسیاسی*، پژوهشنامه ادبیات غنایی، سال پنجم، صص ۹۷-۱۲۲.
۲۱. مدرس، فاطمه، ۱۳۷۷، *سیری در آثار و اندیشه های حکیم سنایی*؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان و پاییز.
۲۲. محمّدزاده، مریم، رحمان مشتاق مهر، ۱۳۸۸، *گونه های بیان شعر سیاسی تا اوایل قرن هفتم*، فصلنامه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۲۲، صص ۴۲-۲۰.
۲۳. منوچهری، عباس، یدالله هنری، ۱۳۹۳، *دلالت های سیاسی اندیشه سنایی*، مطالعات تاریخ اسلام، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۵۳-۱۲۴.
۲۴. منهاج سراج، ۱۳۶۳، *طبقات ناصری*، به تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب
۲۵. هاشمیان، لیلا، کمال رضایی شعبان، ۱۳۹۲، *بررسی مباحث تعلیمی سنایی در مثنوی تحریمه القلم*، عرفانیات در ادب فارسی، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۱۱۸-۱۰۳.